

واژه احیاء به معنای زنده کردن یا حیات بخشیدن است. قرآن کریم هدف از رسالت پیامبر (ص) را احیای انسانها می‌داند.

یا ایها الذین امنوا استجیبوا! وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم ای مؤمنان خدا و رسول را در هنگامی که شما را فرا می‌خواند استجابت کنید تا حیات پیدا کنید. (انفال ۲۴)

از نظر مطهری در تفکر اسلامی یا به عبارت دقیقتر ایدئولوژی اسلامی چند خصوصیت اساسی وجود دارد که آن را زنده و پویا می‌سازد. آیه فوق را نیز در اشاره با همین چند ویژگی می‌داند:

الف. شورانگیزی و تحرک بخشی

ب. نگاه واقع‌گرایانه در مورد خدا و انسان و جهان

ج. سادگی و قابل فهم بودن برای همگان

د. وسعت نظم و تسامح با پیروان و سایر ادیان

عدم تحجر، توجه به عامل زمان و مکان، پاسداری از حریت عقل، طرفداری از استقلال فکری و تأکید بر وحدت ملل اسلامی از مظاهر وسعت نظر اسلامی است.^۱

هرچند که دین احیا کننده انسانهاست، اما گاه بر اثر تحریفها و انحرافها قدرت تحرک بخشی خود را از دست می‌دهد و همگام با نیازهای زمان پیش نمی‌رود. آن هنگام که مفاهیم دینی تحریف می‌شود، التقاطهای بسیار در معرفت دینی راه می‌یابد، دین پاسخ‌گوی نیازهای زمان نیست و سرانجام دین در جامعه حضور جدی و فعال ندارد، درد آشنایان احیاگر یا به عرصه وجود می‌گذارند.

در متون روایی مسئله احیای دینی در چارچوب مبارزه با بدعتها و احیای سنتهای الهی مطرح شده است. چنان که پیامبر (ص) می فرماید:

اذا ظهرت البدع فی امتی فلیظهر العالم علمه فمن یفعل فعلیه لعنة الله
آن هنگام که در میان امت من بدعت آشکار شود بر عالم است که علم خویش را ظاهر
نماید وگرنه لعنت خدا بر او باد.^۲

علی (ع) نیز آن هنگام که از حماسه های یاران خود در پیکار صفین یاد می کند آنان را به
عنوان مبارزان با بدعتها و احیاگران سنت توصیف می کند.

اوه علی اخوانی الذین قراء القرآن فاحکموه و تدبروا الفرض فاقاموه احیاء السنة و امامتوا البدعة
آه! از فقدان برادرانم در تاءسفم، آن بردارانی که قرآن را می خواندند و واجبات را با
اندیشه برپا می داشتند، سنتها را زنده و بدعتها را نابود می کردند.^۳

پیامبران نخستین احیاگران دین بودند. هر پیامبری به احیا و زنده نگاشتن تعالیم پیامبران
پیشین می پرداخت. هر پیامبری که می آمد با تحریفها به مبارزه بر می خاست. در فاصله
میان بعثت دو پیامبر برخی از تعالیم الهی دچار مسخ و دگرگونی می شد و پیامبر جدید
ناگزیر بود تا با احیای دین، پیام اصیل الهی را به مردمان ابلاغ کند. چنانکه شعیب (ع) در
مورد نقش اصلاح گری خود چنین می گوید:

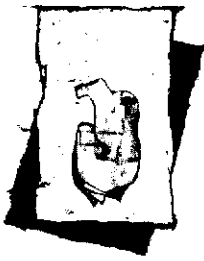
ان اريد الا اصلاح ما استطعت

من جز اصلاح تا آنجا که توانایی دارم چیزی نمی خواهم (هود ۸۸)

هر یک از پیامبران اولالعزم از یک سوی به احیای برخی آموزه های گذشته می پرداخت و
از سوی دیگر برخی از آنها را نیز نسخ می کرد تا دین جدیدی ارائه دهد. احیای دین فقط
توسط پیامبران صورت می گیرد و این مسئله نیز تا زمان پیامبر خاتم (ص) ادامه دارد. با
ختم نبوت دیگر نیازی به ارائه دین جدید نیست تا احیا در خود دین صورت گیرد، بلکه
از آن پس فقط احیا در فهم دین ضرورت پیدا می کند.

در واقع مسئله احیاگری مربوط به دوران خاتمیت است، زیرا که در حریم دین تحریف
راه می یابد و نیاز به اصلاح و احیا نیز همواره تداوم دارد. به بیان دیگر چون دین دارای
منابع ثابت است، لذا نمی توان از احیای دین سخن گفت، اما از آنجا که انسانها در
استخراج آموزه ها و احکام دینی از منابع دینی دچار خطا و سوء فهم می شوند، لذا در
دوران ختم نبوت، باید احیاگری را در چارچوب فهم دین معنا کرد.

مطهری نیز در بحث از احیاگری به احیای تفکر دینی توجه دارد، نه احیای خود دین و



اگر هم اصطلاح احیای دینی را به کار می برد به معنای حفظ و زنده نگاه داشتن آن است. «عنوان بحث ما احیا تفکر دینی است نه احیا دین. فرض کنید گفتیم: احیا دین. هیچ مناقات نیست که هم دین محیی و زنده کننده ما باشد و هم ما وظیفه داشته باشیم که محیی و زنده کننده دین باشیم. این به اصطلاح دور نیست. در تعبیر خود دین هر دو تا آمده است. هم ذکر شده است که دین محیی شماس است و هم دستورهای رسیده است تصریحاً یا اشاره‌اً که شما هم باید محیی دین باشید. باید دین را زنده نگه دارید. باید این وظیفه را برای همیشه به عهده داشته باشید. متوجه باشید که باید دین را زنده نگه داشت و نگذاشت که دین بمیرد.»^۴

مطهری به جای تعبیر احیا تفکر اسلامی، تعبیراتی چون تجدید حیات فکر دینی یا تجدید حیات تفکر اسلامی (رنسانس اسلامی) را مناسبتر می داند.^۵

در برخی از کتابهای روایی، حدیثی به این مضمون نقل شده که در هر صد سال دین تجدید حیات پیدا می کند. به بیان دیگر در آغاز هر سده مجدد دین ظهور می کند.

ان الله یبعث لهداه الامه علی راس کل مائه سنة من یجد دلها دینها

برخی از مورخان و محققان نیز سعی کرده اند تا اشخاصی را در طول تاریخ اسلام به عنوان مجدد و محی دین در آغاز هر قرن مشخص کنند. مطهری این حدیث را جعلی دانسته و این فکر را از علف هرزهایی می داند که در فکر اسلامی رسوخ پیدا کرده است. وی با توجه به منابع تاریخی و روایی جعلی بودن این حدیث را اثبات کرده و بشدت با آن مخالفت می کند. از نظر وی اعتقاد به این مطلب یکی از انحرافات است که در تفکر اسلامی راه یافته و موجب فتنه های بسیار شده است.^۶

پیشینه و شیوه های احیای

اگر آغاز نهضت احیای جهان اسلام را در دوران جدید حرکت سید جمال الدین اسدآبادی بدانیم باید یک سلسله عوامل درونی و بیرونی را در پیدایش آن مؤثر بدانیم. سلطه سیاسی و فرهنگی حاکم بر جوامع اسلامی، برخی روشنفکران را به خود بیگانگی در برابر تمدن غرب و سرسپردگی در برابر آن کشاند. برای مثال اشخاصی مانند سر احمد خان هندی راه پیشرفت کشورهای اسلامی را در آموزش غرب سراغ گرفتند. اما طولی نکشید که آگاهی اسلامی در جمعی از متفکران و روشنفکران جهان اسلام آنها را با هویت واقعی خودشان آشنا ساخت، لذا آنها در صدد بازگشت به خویشتن اسلامی برآمدند. این عده برای بیداری اسلامی از شیوه های زیر بهره بردند.

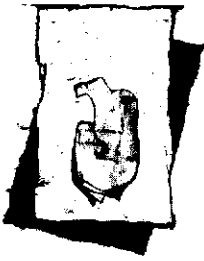
۱- ستیز با استبداد داخلی: احیایگران بخوبی دریافته‌اند که یکی از عوامل عقب افتادگی کشورهای اسلامی استبداد داخلی است. در میان اهل سنت لزوم اطاعت از حاکمان به عنوان اطاعت از اولی الامر زمینه فکری پذیرش استبداد را فراهم آورده بود. در جهان تشیع هر چند چنین تفسیری از مفهوم اولی الامر وجود نداشت، اما برداشتهای غلطی از قضا و قدر، تقیه، زهد و توکل رواج داشت، از همین روی احیایگران کوشیدند تا تصورات غلطی را که از این مفاهیم وجود دارد اصلاح کرده و آنها را به مبارزه با مستبدان فراخوانند.

۲- مبارزه با سلطه اجانب: یکی دیگر از عوامل عقب افتادگی مسلمین را احیایگران تسلط مری و نامریی استعمارگران در کشورهای اسلامی می‌دیدند. از همین روی برخی از آنها مبارزه با سلطه اجانب را در سرلوحه برنامه‌های خود قرار دادند. احیایگران در تحلیل سلطه بیگانگان بر این نکته تأکید داشتند که دشمن همیشه از هجوم نظامی استفاده نمی‌کند، بلکه گاه به تهاجم فرهنگی دست می‌زند که بسیار خطرناک‌تر از حمله نظامی است. و این کار نیز با تبلیغات گسترده در مسیر مسخ اسلام، تحریف مفاهیم دینی و رواج فرهنگ سکولار صورت می‌گیرد.

۳- مبارزه با خرافات و تقلید: احیایگران به خوبی دریافته‌اند که حریم دینت را خرافات بسیاری فراگرفته است. توده‌های مردم بر اثر ناآگاهی، اموری را به دین نسبت می‌دهند که ارتباطی به متن دین ندارد. پیرایش دین از خرافات یکی از اهداف بیدارگران بود. در کنار مبارزه با خرافات، آنها به مخالفت با تقلید نیز می‌پرداختند. چرا که تقلید از غرب و سرسپردگی به دنیای جدید را عامل رکود مسلمانان می‌دانستند. به زعم آنها آنچه را که تفکر غربی دارد، بهتر از آن را تفکر اسلامی دارد.

۴- وحدت امت اسلامی: احیایگران به وحدت مسلمین توجه بسیار داشتند، از بحث‌های اختلاف برانگیز پرهیز داشتند. با این ترفند دشمنان اسلامی به خوبی آشنا بودند که «تفرقه بیانداز و حکومت کن». عموم آنها با ناسیونالیسم افراطی مخالفت شدید داشتند، به ویژه آنکه تفکر ناسیونالیسم در کشورهای مختلف اسلامی رواج داشت و سران آن کشورها بر اثر جهالت یا با الهام‌گیری از استعمارگران، ملیتهای مختلف را در برابر اسلام قرار می‌دادند.

۵- بازگشت به قرآن: همه احیایگران قرآن را مرجع اصلاحات خود قرار دادند. هر چند شعار بازگشت به قرآن را برخی از آنها به تصریح بیان کردند، ولی همه آنها به قرآن توجه



خاصی داشتند. جمعی از احیایگران به تفسیر قرآن پرداختند، آن هم باشیوه‌های گوناگون. البته یک چیز در میان تفسیرهای آنها مشترک بود، آن هم به روز آمدن مفاهیم قرآنی. آنها از تأویلهای عارفان و فیلسوفان دوری می‌جستند و بیشتر به مفاهیم اجتماعی و علمی قرآن توجه داشتند. از قصص قرآنی هم بهره‌برداری تربیتی و اجتماعی بسیار می‌کردند و پیام‌های آنها را در جهت تبیین اهداف خود به کار می‌گرفتند.^۷

۶- اجتهاد: احیایگران به اجتهاد توجه خاصی داشتند و آن را مایه حیات دین به شمار می‌آوردند. آنها انسداد یاب اجتهاد را در تفکر اسلامی مردود می‌دانستند و اجتهاد را مهمترین ابزار جهت سازگاری میان دین و دنیای جدید به شمار می‌آوردند. البته اکثر آنها به این نکته توجه داشتند که اجتهاد نباید در مقابل نص قرار گیرد. برای مثال برای سازگاری دین با دنیای معاصر نباید مسلمات قرآن را درباره حقوق زن نادیده گرفت و از بی‌بندباری اخلاقی و یا ارزشهای غربی دفاع کرد.

احیایگری سیدجمال

مطهری سیدجمال را «سلسله جنبان نهضت‌های اسلامی صد ساله اخیر» می‌داند، که تلاش‌های او در دو بعد فکری و اجتماعی اهمیت بسزایی دارد. از نظر وی سیدجمال دارای دو ویژگی مهم بود: یکی اینکه تفاوت روحانیت شیعه و سنی را به خوبی می‌شناخت. اینکه روحانیت سنی وابسته به حکومت‌هاست، اما روحانیت شیعه مستقل و در برابر حکمرانان است. از همین جاست که در جامعه اهل سنت به سراغ مردم می‌رفت، نه علماء، اما در جامعه شیعه به سراغ علماء می‌رفت تا آنها را علیه استبداد و استعمار بشویند. امتیاز دوم سید این بود که در عین تجددگرایی متوجه خطرهای آن هم بود. او مسلمانان را به فراگیری علوم جدید فرا می‌خواند، اما آنها را از گرایش به مکتب‌های غربی بر حذر می‌داشت.

سیدجمال شخصیتی بود که هم از استعداد خارق‌العاده برخوردار بود و هم نفوذ کلام بسیار داشت. ارتباط با دو عارف بزرگ یعنی ملا حسینقلی همدانی و سید احمد کریمانی تأثیرات بسیار بر روح او گذارد. اطلاعات وسیع سید درباره اوضاع اجتماعی روزگار خود و آگاهی عمیق او از وضعیت جهان اسلام، در حرکت اصلاحی او نقش بسیار داشت.

به زعم مطهری، سیدجمال جامعه اسلامی را آکنده از دردهای زیر می‌دانست:

- استبداد حکام

- جهالت و بی‌خبری توده‌های مسلمان

- رواج عقاید خرافی در میان مسلمانان

- جدایی و تفرقه مسلمانان

- نفوذ استعمار غربی

در مقابل دردهای فوق، سیدجمال امور زیر را راه درمان می‌دانست:

- مبارزه با خودکامگی مستبدان، سید معتقد بود که برای مبارزه با استبداد باید مردم را از همبستگی دین و سیاست آگاه ساخت تا ضرورت دخالت در سرنوشت کشور خود را دریابند.

- مجهز شدن به علوم و فنون جدید؛ هر چند سیدجمال اقدام عملی برای تأسیس مدارس یا انجمنهای علمی نکرد، اما در خطابه‌ها و نوشته‌های خود به فراگیری علوم و فنون جدید تأکید بسیار داشت.

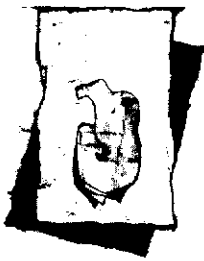
- بازگشت به اسلام: از نظر سیدبازگشت به قرآن و سیره سلف صالح و دورریختن خرافات و پیرایه‌هایی که اسلام را فرا گرفته بود راه نجات مسلمین بود.

- ایمان به مکتب؛ سیدجمال در تلاش بود تا اسلام را به عنوان یک ایدئولوژی رهایی بخش معرفی کند تا مسلمانان دریابند که برای تأمین سعادت دنیوی خود نیاز به مکاتب دیگر ندارند. سید بر مزایای اسلام چون اعتبار دادن به عقل و برهانی بودن توحید تأکید بسیار داشت.

- مبارزه با استعمار خارجی؛ سیدجمال مبارزه با استعمار سیاسی و اقتصادی و فرهنگی را سرلوحه برنامه‌های خود قرار داده بود. طرح همبستگی دین و سیاست نیز برای وی در جهت مبارزه استبداد داخلی و استعمار خارجی ضرورت بسیار داشت.

- اتحاد اسلام؛ ندای اتحاد اسلامی در برابر غرب را اولین بار سیدجمال در جهان اسلام بلند کرد. مراد وی نیز نه اتحاد مذهبی که اتحاد سیاسی مسلمین در برابر دشمن غارتگر بود. - دمیدن روح مبارزه و جهاد در جامعه اسلامی؛ سیدجمال می‌خواست روح اسلام راستین را به پیکر مسلمین بدمد تا غیرت اسلامی آنها به جوش آید. ولی بر ضرورت جهاد برای مبارزه با انحطاط مسلمین تأکید بسیار داشت.

- مبارزه با خود باختگی در برابر غرب؛ در دورانی که برخی از روشنفکران مسلمان سرسپرده غرب شدند، سیدجمال آنها را از خود باختگی بر حذر می‌داشت. هر چند مطهری بیش از



این درباره سیدجمال سخن نمی گوید، اما بیان برخی مطالب درباره وی می تواند به روشنگری شخصیت او کمک کند.

سیدجمال برای مبارزه با استبداد و پیشبرد اهداف خود به تشکیل یک انجمن سری اقدام کرد. هدف انجمن نیز تربیت جوانان و اصلاح وضع عمومی از راه آگاهی بخشی های دینی بود.

برخی از یاران سید هم به ضرورت کارهای فکری و فرهنگی اعتقاد داشتند، چنان که شیخ هادی نجم آبادی به سید پیشنهاد می کند تا درس تفسیر قرآن را آغاز کند و در پرتو آن زمینه های یک انقلاب فرهنگی را فراهم آورد.^۸

سید جهت اتحاد اسلامی اقدامات بسیار کرد. از جمله آنکه چهار صد مکتوب به علمای روزگار خود نوشت تا آنها را از این امر آگاه سازد که تفرقه مسلمین ریشه در حيله گری های پادشاهان و فرمانروایان دارد.

سیدجمال به مسئله آموزش در حوزه ها توجه وافر داشت. شیوه های موجود را دارای نقصان می دید و بر ضرورت بهره گیری از شیوه های نو و آشنایی با مسائل جدید تأکید داشت. در آموزش زبان عربی به مسئله مکالمه توجه بسیار داشت و طلاب را هم تشویق می کرد تا با برخی زبان های خارجی، به ویژه زبان انگلیسی آشنا شوند، چنان که خود به چند زبان سخن می گفت.

در وعظ و خطابه تأکید بر بهره گیری از شیوه پیامبر (ص) و علی (ع) داشت و اینکه باید مطالب پرمحتوا را وعاظ به صورت موجز و بلیغ بیان کنند. در نویسندگی هم بر واضح نویسی و بهره گیری از روشهای نوین تأکید می ورزید. به فلسفه نیز - همان گونه که مطهری هم اشاره کرده - عنایت خاصی داشت و مطالعه آثار فلاسفه را برای بهره گیری از روح فلسفی و عقلانی ضروری می دانست.^۹ از اصحاب فلسفه نیز می خواست که به علل انحطاط مسلمین توجه کافی کرده و نسبت به مسائل جدید بی اعتنا نباشند.

توجه به علوم جدید برای سید مهم بود و از مسلمانان ایراد می گرفت که چرا به اندیشه های ارسطو توجه بسیار دارند، اما به کشفیات گالیله و نیوتون توجهی نمی کنند.^{۱۰} مخالفان علوم جدید را نیز دشمنان دینت اسلامی به شمار می آورد.

سید به تاریخ اهمیت بسیار می داد و شناخت رویدادهای گذشته و حال را برای اهل علم از این روی مفید می دانست که آنها را بر علل سقوط و صعود تمدن ها و جوامع بشر آگاه می سازد. در دفاع از اجتهاد بر کسانی که باب اجتهاد را مسدود می دانستند فریاد بر می آورد که

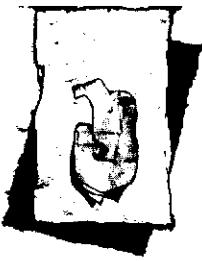
«کدام رهبر دینی تفقه در دین را ممنوع کرده است.» اجتهاد را در حل «مسائل جدید و رخدادهای نوظهور» ضروری می‌دانست.

سید به ایدئولوژی‌های زمان خود هم توجه بسیار داشت. با سوسیالیسم و سرمایه‌داری مخالف بود و تفکر اشتراکی را موجب نابودی نسلها و تباهی مردمان می‌دانست. سوسیالیسم واقعی را در پرتو اندیشه‌های اسلامی میسر می‌دانست و ابوذر را نیز یک سوسیالیست واقعی به شمار می‌آورد.^{۱۱} سیدجمال برای تحقق اهداف خود گروه خاصی را در نظر نداشت، بلکه هم در جلسات خصوصی و هم در مجامع عمومی شرکت می‌جست و همه افراد، از عالم و عامی گرفته تا رجل سیاسی و نظامی را با پیامهای انقلابی خود به بازگشت به اسلام تحریض می‌کرد.

حرکت اصلاحی عبده

یکی دیگر از شخصیت‌های احیاگر سدهٔ اخیر محمد عبده است. حرکت عبده بیشتر فرهنگی بود تا سیاسی. اختلاف نظر عمده او با استادش سیدجمال نیز در همین نکته نهفته است که بیشتر اهل نظر بود تا عمل. از همین روی بیشتر به اصلاح می‌اندیشید تا انقلاب. عبده در صدد تفسیر نظام آموزشی الازهر و مجامع علمی و برپایی مدارس جدید بود. تعلیم و تربیت مسلمانان را هم مهمتر از مبارزات سیاسی می‌دانست. و بر خلاف سیدجمال، استعمارگران را بسیار قدرتمند تصور می‌کرد و مبارزه با آنها را نیز کار دشواری می‌دانست. ضعف ملل اسلامی را هم آن چنان تصور می‌کرد که آنها را پذیرای نهادهای مدنی نمی‌دانست و از همین روی می‌گفت ملتی که مهار کارهایشان بر دست پادشاهان است نمی‌توانند زمام امور خود را به دست گیرند. البته عبده مخالف دموکراسی نبود و حتی سعی می‌کرد تا بنیادهای یک نظام دموکراسی را در عقاید اسلامی سراغ گیرد، اما تحقق آنها را نیازمند به وجود شرایطی می‌دانست که در آن روزگار قابل حصول نبود. در مجموع عبده بیشتر فردگرا بود، و برنامه‌های اصلاحی خود را نیز متوجه خواص کرده بود تا توده‌های مردم، اما سیدجمال بیشتر به مسائل اجتماعی و تغییر نهادهای آن توجه داشت و اینکه مردم باید قیام کنند تا مشکلات جامعه اسلامی حل شود.

از نظر مطهری مهم‌ترین مسئله فکری عبده، رابطه اسلام با مقتضیات زمان بود، همان موضوعی که ذهن مطهری را سالیان دراز به خود مشغول داشت. در تحلیل رابطه میان اسلام و مسائل روز عبده به دنبال کشف ضوابطی بود که عاری از افراط و تفریط باشد.



یعنی مسلمین به بهانه تطبیق اسلام با مقتضیات زمان، اصول و مقررات اسلامی را مطابق سلیقه‌های خود تفسیر نکنند. عبده مانند سیدجمال معتقد بود که اسلام به عنوان یک مکتب و ایدئولوژی می‌تواند «راهنما و تکیه‌گاه اندیشهٔ جامعه اسلامی قرار گیرد».

مطهری دو اختلاف نظر اساسی میان عبده و سیدجمال را مطرح می‌کند. یکی اینکه سید انقلابی فکر می‌کرد، اما عبده طرفدار اصلاحات تدریجی بود و دیگر اینکه سیدجمال مبارزه با استبداد و استعمار را مهم‌ترین برنامه اصلاحی خود می‌دانست، در حالی که عبده آموزش و تربیت دینی افراد را مقدم بر آموزش و پرورش می‌دانست.^{۱۲}

در عین حال «عبده مسائلی را طرح کرده که سیدجمال طرح نکرده است. از قبیل فقه مقارن از مذاهب چهارگانه، دخالت دادن مبانی فلسفی حقوق در اجتهاد، ایجاد نظام حقوقی جدید در فقه که پاسخ‌گوی مسائل روز باشد، تمایز قائل شدن میان عبادات و معاملات و به عبارت دیگر تمایز قایل شدن میان آنچه به امور معنوی و اخروی مربوط است و آنچه به امور زندگی و دنیوی مربوط است و اینکه فقیه در قسم دوم حق نوعی اجتهاد دارد که در قسم اول ندارد، و هم چنین دید خاصی درباره اجماع و اینکه اعتبار اجماع همان اعتبار افکار عمومی است و هم چنین اینکه اصل شورا در اسلام همان اصل دموکراسی است که غرب قرن‌ها بعد طرح کرده است».^{۱۳}

ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رسال جامع علوم انسانی

اقبال و بازسازی فکر دینی

یکی دیگر از احیاگران سده اخیر اقبال لاهوری است که با تألیف اثری با عنوان «بازسازی فکر دینی در اسلام» به بیان آراء احیاگرانه خود پرداخت. اقبال به دنبال احیای هویت اسلامی است و از این روی فلسفه‌ای به نام فلسفه خودی را مطرح کرده و با الهام از مولوی بر مسئله از خود بیگانگی انسان تأکید می‌ورزد. اقبال به جدایی خود از ناخود قائل بوده و انسان‌ها را برای نیل به کمال به شکستن ناخود فرا می‌خواند.

تو خودی از بی‌خودی نشناختی خویش را اندر گمان انداختی
جوهر نوری است اندر خاک تو یک شمعش جلوه ادراک تو
در جماعت خودشکن گردد خودی ناز گلبرگی چمن گردد خودی

اقبال با غرب سر ستیز دارد و آن را عامل همه بدبختیهای بشر می‌داند. غرب را بزرگ‌ترین مانع در راه پیشبرد اخلاق می‌داند.

فریاد ز افرنگ و دل آویزی افرنگ فریاد ز شیرینی و پرویزی افرنگ
عالم همه ویرانه ز چنگیزی افرنگ معمار حرم باز به تعمیر جهان خیز

از نظر اقبال انسان امروزی به سه چیز نیاز دارد که غرب فاقد آن است:

«بشریت امروز به سه چیز نیازمند است: تعبیری روحانی از جهان، آزادی روحانی فرد، و اصولی اساسی و دارای تأثیر جهانی که تکامل اجتماع بشری را بر مبنای روحانی توصیه کند.»^{۱۴}

اقبال بهره‌گیری از علوم و فنون غربی را می‌پذیرد، اما تقلید مسلمانان از آداب و سنن غربی را نفی می‌کند.

قوت افرنگ از علم و فن است از همین آتش چراغش روشن است
مسلمانی که در بند افرنگ است دلش در دست او آسان نیاید
ز سیمایی که سودم بر در غیر سجود بوذر و سلمان نیاید

از نظر اقبال راه سعادت جمع مزایای شرق و غرب است. اگر علم و فن غربی با عشق و عرفان شرقی جمع شود انسان به سعادت می‌رسد.

غریبان را زیرکی ساز حیات شرقیان را عشق راز کاینات
زیرکی از عشق گردد حق شناس کار عشق از زیرکی محکم اساس
عشق چون با زیرکی هم بر شود نقشبند عالم دیگر شود

اقبال، فلسفه یونان را به مسخره می‌گیرد و بر افلاطون و ارسطو می‌تازد و آنها را موجب گمراهی می‌داند.

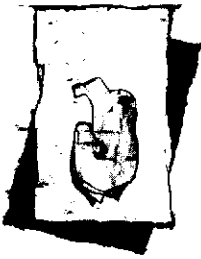
راهب دیرینه افلاطون حکیم از گروه گوسفندان قدیم
رخش او در ظلمت معقول گم در کهستان وجود افکنده سُم
گفت سرزندگی در مردن است شمع را صد جلوه از افسردن است
بر تخیلهای ما فرمان رواست جام او خواب‌آور و گیتی رباست

بر ارسطو و بیکن هم این چنین می‌تازد.

زمانی با ارسطو آشنا باش دمی با ساز بیکن هم‌نوا باش
ولیکن از مقام‌شان گذر کن مشو گم اندرین منزل سفر کن

از نظری هر چند فلسفه یونانی به دامنه دید متفکران اسلامی وسعت بخشید، اما بیش از آن را درباره قرآن دچار تاریکی کرد.^{۱۵} در واقع اقبال با فلسفه میانه خوشی ندارد و بیشتر گرایش

عرفانی دارد و از همین روی ارادتی که به مولوی دارد هیچ‌گاه به ابن سینا ندارد.



بوعلی اندر غبار ناقه گم دست رومی پرده محمل گرفت
این فروتر رفت و تا گوهر رسید آن به گردابی چو خس منزل گرفت

اقبال با ناسیونالیسم به شدت مخالف است و برای تحقق وحدت اسلامی به مسلمانان سفارش می‌کند که خود را از قید حدود و ثغور جغرافیایی آزاد سازند.

هر که از قید جهات آزاد شد چون فلک در شش جهت آزاد شد

تمایلات ناسیونالیستی ایرانیان را نیز این چنین مورد نقد قرار می‌دهد.

کار آن وارفته ملک و نسب خالق تهذیب و تقلید فرنگ

روزگار او تهی از واردات از قبور کهنه می‌جوید حیات

با وطن پیوست و از خود در گذشت دل به رستم داد و از حیدر گذشت

اقبال مانند سایر احیاگران از بازگشت به قرآن سخن می‌گوید

گر تو می‌خواهی مسلمان زیستن نیست ممکن جز به قرآن زیستن

در تحلیل نهضت‌های اخلاقی یک قرن اخیر، مطهری، اقبال را یکی از قهرمانان اصلاح در جهان به شمار می‌آورد. وی برای اقبال چند مزیت قایل است. اولاً وی فرهنگ غرب را به خوبی می‌شناخته و در عین حال مرعوب آن نشده است. ثانیاً اقبال به خوبی متوجه این نکته بود که غرب فاقد یک ایدئولوژی جامع است. یعنی هیچ یک از ایدئولوژی‌های غربی به عنوان یک مکتب پاسخ‌گوی نیازهای انسان معاصر نمی‌باشد. بی‌اعتنایی این مکاتب به اشراق و عرفان و معنویت و درون‌گرایی بزرگ‌ترین نقطه ضعف آنهاست.

ثالثاً با توجه به نقد ایدئولوژی‌های غربی، اقبال از ایدئولوژی اسلامی دفاع می‌کند و برای اینکه میان تفکر اسلامی و مقتضیات زمان سازگاری ایجاد کند به مسائلی چون اجماع و اجتهاد می‌پردازد و اجتهاد را موتور حرکت اسلام به شمار می‌آورد. از نظر اقبال، جهان اسلام به مدت چند قرن در بهره‌برداری از اجتهاد دچار رکود شد. وی سوءفهم در مورد نهضت عقل‌گرایی، طلوع و رشد تصوف زاهدانه و ویرانی بغداد به عنوان مرکز حیات عقلانی مسلمین را مهم‌ترین موانع نوآوری در فقه می‌داند.

مطهری قدرت شاعری اقبال را می‌ستاید و آن را وسیله‌ای مناسب جهت تحقق آگاهی و بیداری امت اسلامی می‌داند. البته این اظهار نظر وی در باب شعر اقبال که مدایح او «در میان همه شاعران شیعی مذهب فارسی» بی‌نظیر است قابل تأمل و نقد است.^{۱۶}

این هم که اقبال تنها مرد اندیشه نبود، بلکه مرد عقل و مبارزه بود و در پایه‌گذاری کشور

پاکستان سهم مهمی داشت، از دیگر ویژگی‌های شخصیت اوست که مورد توجه مطهری قرار گرفته است.

علی‌رغم ویژگی‌های مثبت اقبال، مطهری برخی ضعفها را در اندیشه وی سراغ می‌گیرد. از جمله اینکه با فرهنگ اسلامی آشنایی عمیق ندارد، به ویژه در فلسفه اسلامی که مطالب وی سطحی است. مطالب اقبال در بحث از براهین اثبات وجود خدا در فصل دوم کتاب خود یا عنوان محک فلسفی تجلیات تجربه دینی و هم چنین مطالب وی در باب علم الهی^{۱۷} نشانه عدم آشنایی دقیق او با فلسفه اسلامی است. کتاب اقبال با عنوان سیر فلسفه در ایران نیز یک کتاب جدی نیست.

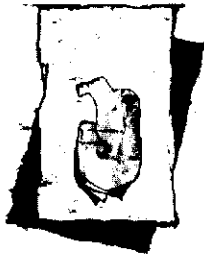
به زعم مطهری با همه ارادتی که اقبال به مولوی دارد آشنایی وی با عرفان اسلامی نیز عمیق نیست. نقص دیگر تفکر اقبال، اظهار نظرهای او در مورد برخی جنبشهای معاصر است به طوری که نهضت وهابی‌گری در حجاز و جنبش بهائیت در ایران و قیام آتاتورک در ترکیه را از نهضت‌های اصلاحی به شمار می‌آورد.

ضرورت احیاگری

چرا احیاگری ضرورت دارد؟ در چه شرایطی احیاگران ظهور پیدا می‌کنند؟ به زعم مطهری آن هنگام که روح اسلامی در جامعه می‌میرد، یعنی اسلام و شعایر آن بظاهر وجود دارد، اما جوامع اسلامی از اسلام ناب برخوردار نمی‌شوند تجدید حیات اسلام ضرورت پیدا می‌کند. مطهری به این جمله علی (ع) اشاره می‌کند که گاه مردم جامعه دین را به تن می‌کنند، اما آن را مانند یک پوستین وارونه بر خود می‌پوشانند.

وَلَيْسَ الْإِسْلَامُ لَيْسَ الْفَرُّوْ مَقْلُوْبًا^{۱۸}

ضرورت دستیابی به تفکر اصیل اسلامی محور اندیشه مطهری است. از نظر وی باید اصول فکری اسلام را در باب انسان، جهان، جامعه، طبیعت و تاریخ را احیا کرد. این که مطهری بر تجدید حیات فکری اسلام تأکید می‌ورزد از این روست که ریشه همه تصمیمات و عملکردهای انسانها را در اندیشه آنها می‌داند. تفکر اسلامی هم به منزله روح اسلام و اعمال و آداب و شعایر دین به منزله پیکر آن است. اگر روح و فکر آسیب ببیند، در اعمال نیز انحراف راه خواهد یافت. این که مفاهیمی چون بخت و شانس و تصادف در ادبیات مارواج یافته نشانگر انحراف در اندیشه هاست. با احیای تفکر اسلامی است که می‌توان به استقلال فکری دست یافت. استقلال فکری هم مبنای استقلال



اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است.

مسئله احیای نیز از این جا برای مطهری پیش آمد که عقب افتادگی مسلمین را مشاهده کرد و پس از آنکه به دنبال علل آن برخاست به این نتیجه رسید که یکی از عوامل انحطاط آنها فهم غلط از دین است. در واقع نارضایتی از وضع موجود جوامع اسلامی مطهری را به احیای کشاند.

«فکر دینی ما باید اصلاح شود. تفکر ما درباره دین غلط است، غلط. به جرأت می گویم از چهار تا مسئله فروع، آن هم در عبادات، چند تائی هم از معاملات، از اینها که بگذریم دیگر فکر درستی ما درباره دین نداریم، نه در این مبرها و نه این خطابه ها می گویم و نه در این کتابها و روزنامه ها و مقاله ها می نویسیم، و نه فکر می کنیم. ما قبل از اینکه بخواهیم درباره دیگران فکر کنیم که آنها مسلمان شوند باید درباره خود فکر کنیم»^{۱۹}

ناشناخته بودن اسلام نیز از جمله عواملی است که ضرورت احیای را ایجاب می کند. مطهری خود به این انگیزه به بازشناسی اندیشه دینی اقدام کرد.

«دین مقدس اسلام یک دین ناشناخته است. حقایق این دین تدریجاً در نظر مردم، واژگونه شده است، و علت اساسی گریز گروهی از مردم، تعلیمات غلطی است که به این نام داده می شود. این دین مقدس در حال حاضر بیش از هر چیز دیگر از ناحیه برخی از کسانی که مدعی حمایت از آن هستند ضربه و صدمه می بیند.

هجوم استعمار غربی با عواملی مرئی و نامرئی از یک طرف و تصور یا تقصیر بسیاری از مدعیان حمایت از اسلام در این عصر از طرف دیگر، سبب شده که اندیشه های اسلامی در زمینه های مختلف، از اصول گرفته تا فروع، مورد هجوم و حمله قرار گیرد. بدین سبب این بنده وظیفه خود دیده است که در حدود توانایی در این میدان انجام وظیفه نماید»^{۲۰}

یکی دیگر از ضرورت های احیای از نظر مطهری این است که هر نهضت اجتماعی باید مبتنی بر یک نهضت فکری و فرهنگی باشد. و اگر آن نهضت فکری اصیل نباشد با التقاط های خود نهضت اجتماعی را از مسیر صحیح خود منحرف خواهد ساخت.

«هر نهضت اجتماعی باید پشتوانه ای از نهضت فکری و فرهنگی داشته باشد و گرنه در دام جریان هایی قرار می گیرد که از سرمایه ای فرهنگی برخوردارند و جذب آنها می شود و تغییر مسیر می دهد»^{۲۱}

شرایط احیای

با توجه به این مطلب که برخی نهضت های اصلاحی درست بوده اند و برخی غلط یعنی

برخی مسلمانان به اصلاحات واقعی پرداختند، اما برخی دیگر اصلاح را بهانه قرار داده و افساد کرده‌اند، لذا برای اصلاح و احیا باید شرایط خاصی را قایل شد. به زعم مطهری هر حرکت اصلاحی باید در متن دین و فرهنگ اسلامی تحقق پیدا کند. آن حرکت فکری اصیل است که «از همان متن فرهنگ هزار و دویست ساله خود ما بجوشد.»^{۲۲}

هر اصلاح‌گری باید نسبت به فرق اسلامی بی‌تعصب باشد. کسانی که با پیشداوری‌های غلط خود به اظهار نظرهای غلط در باب فرق اسلامی پرداختند مسلمان واقعی نبودند. رشید رضا از جمله کسانی است که با تعصبات افراطی خود نسبت به شیعه مرتکب برخی فسادهای فکری شد. وهاب‌گری و سلفی‌گری نیز از جمله نهضت‌های معاصرند که در عصر حاضر داعیه اصلاح را داشتند، اما به خاطر قشری‌گری‌های خود، اصلاحات اسلامی را به مخاطره انداختند.

«عامل عمده‌ای که سبب شد نهضت اسلامی که از سیدجمال شروع شد، از جلوه و رونق بیفتد، گرایش شدید مدعیان اصلاح بعد از سیدجمال و عده به سوی وهاب‌گری و گرفتار شدن آنها در دایره تنگ اندیشه‌های محدود این مسلک است. اینها این نهضت را به نوع «سلفی‌گری» تبدیل کردند و پیروی از سنت سلف را تا حد پیروی از این تیمیه حنبلی تنزل دادند و در حقیقت بازگشت به اسلام نخستین را به صورت بازگشت به حنبلی‌گری که قشری‌ترین مذاهب اسلامی است تفسیر کردند.»^{۲۳}

شرط دیگر احیاگری پرهیز از تحریف و آفت التقاط است. از نظر مطهری دو عامل موجب انحراف نهضت‌های فکری می‌شود.

الف: نفوذ اندیشه‌های بیگانه. هر نهضت فکری و اجتماعی از دو طریق ممکن است مورد تهاجم اندیشه‌های بیگانه قرار گیرد. یکی از جانب مخالفان نهضت که سعی می‌کنند تا اندیشه‌های تحریف شده را رواج دهند. چنانکه در مقاطعی از تاریخ اسلام «اسرائیلیات محبوسیات، مانویات با مارک اسلام وارد حدیث و تفسیر و افکار و اندیشه‌های مسلمانان گردید.»^{۲۴}

راه دیگر تهاجم اندیشه‌های بیگانه از طریق پیروان مکتب است که به علت عدم آشنایی عمیق با اصول و مبانی با مکاتب دیگر مجذوب یک سلسله اندیشه‌های بیگانه می‌شوند.

«نمونه این جهت نیز در جریانات قرون اولیه اسلامی دیده می‌شود که مثلاً مجذوب شدگان به فلسفه یونانی و آداب و رسوم ایرانی و تصوف هندی، نظریات و اندیشه‌هایی را به عنوان خدمت نه به قصد خیانت وارد اندیشه‌های



اسلامی کردند.

خوشبختانه این جهت نیز از چشم تیزبین علماء اسلامی دور نماند و یک جریان «نقد اندیشه» در این موضوعات نیز می بینیم که سیر تحولات آن نظریات در جهت حذف نظریات بیگانه هدایت شده است.»^{۲۵}

در مورد این نوع تحریف مطهری می پذیرد که گاه سوءنیتی در کار نیست، «ولی گاهی برخی حسن نیتها خطرش از سوءنیتها خیلی بیشتر است.»^{۲۶}

ب: تجددگرایی افراطی. در مواجهه، مشکلات جدید، گاه برخی از روشنفکران تحت تأثیر تجددگرایی قرار گرفته و دچار افکار انحرافی می شوند. اینکه روشنفکران ادعا می کنند که باید مهریه و حجاب حذف شود، اجاره و مضاربه مربوط به دوره فئودالیسم است یا باید از اجتهاد آزاد دفاع کرد نشانه برخی از انحرافات فکری آنهاست.

به زعم مطهری حتی در اندیشه برخی احیایران اهل سنت نظیر عبده و اقبال التقاط‌هایی راه یافته است. برای مثال اینکه آنها میان عبادات و معاملات جدایی افکنده و تفسیرهای خاصی از مفاهیم شورا، اجماع و اجتهاد ارائه می دهند، نشانگر راه یافتن برخی اندیشه‌های التقاطی در تفکر آنهاست. از همین جاست که مطهری جوامع اسلامی را همواره نیازمند، بزرگانی چون ابن سینا، خواجه نصیر، ملاصدرا، علامه حلی و شیخ انصاری می داند. البته به شرط آنکه این بزرگان، عالمان و متفکران روزگار خود باشند، نه آنکه ذهنیت آنها مربوط به دوران گذشته باشد. چه بسا امروز عالمان بسیار داشته باشیم، اما به درد روزگار خود نخورند، بلکه فضای فکری آنها مربوط به قرون قبل باشد. متأسفانه بسیاری از عالمان اسلامی این چنین اند.

«امروز هم ما به خواجه نصیرالدین‌ها، بوعلی سیناها، ملاصدراها، شیخ انصاری‌ها، شیخ بهانی‌ها، محقق حلی‌ها و علامه حلی‌ها احتیاج داریم. اما خواجه نصیرالدین قرن چهاردهم نه خواجه نصیرالدین قرن هفتم، بوعلی قرن چهاردهم نه بوعلی قرن چهارم، شیخ انصاری قرن چهاردهم نه شیخ انصاری قرن سیزدهم. یعنی همان خواجه نصیر و همان بوعلی و همان شیخ انصاری با همه آن مزایای فرهنگی به علاوه اینکه باید به این قرن تعلق داشته باشد و درد این قرن و نیاز این قرن را احساس نماید.»^{۲۷}

مطهری برای احیای فکر اسلامی بر دو قشر متخصص تأکید بسیار داشت. یکی روحانیون و دیگری دانشگاهیان آشنا به معارف اسلامی. وی برای برخی از جوانان دانشگاهی که به دنبال مطالعات اسلامی بودند بهای خاصی قایل بود و از اینکه می دید عده‌ای از جوانان با ایمان هم به تحصیلات دانشگاهی پرداخته و هم به دنبال تحصیلات حوزوی

هستند بسیار خوشحال بود و به آنها سفارش می کرد که پس از پایان تحصیلات دانشگاهی در عین حال که مطالعات تخصصی خود را رها نکرده اند به فراگیری علوم اسلامی بپردازند. مطهری این عده را «حلقه رابطه علوم اسلامی و علوم عصری» و موجب «بارور شدن بیشتر فرهنگ پرمایه اسلامی» می دانست.

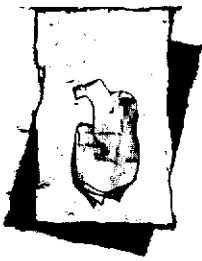
«اگر ما پنجاه تا این چنین طلبه پیدا کنیم، به نظر من برابر خواهد بود با هزار تا طلبه های دیگر، از آنهایی که مثل خودم بودند. یعنی آنهایی که از ده بلند شدند و با معلوماتی که از مکتب خانه شروع شده به این جا آمدند. حالا من به دیگران جسارت نمی کنم و من خیال می کنم چنین چیزی اگر رخ بدهد همان چیزی است که ما می خواهیم، یعنی یک نهضت فرهنگی اسلامی در جهت درک و شناخت اسلام بر اساس همان فرهنگ اصیل واقعی خودمان.»^{۲۸}

مطهری میان احیاگری و نوآوری در دین فرق می گذارد. نوآوری در اصل دین را همان بدعت می داند، چرا که محتوای دین امر ثابتی است و این محتوا نیز برخاسته از منابع مشخصی است که قابل کم و زیاد شدن نیست. وی فقط استنباط های جدید از دین را می پذیرد و آن را رمز جاودانگی اسلام به شمار می آورد.

«امروز نوآوری را می گویند بدعت. نوآوری در غیر امر دینی عیبی ندارد. یک کسی در شعر می خواهد نوآور باشد، یک کسی در هنر می خواهد نوآور باشد، یک کسی در فلسفه می خواهد نوآور باشد. این مانعی ندارد ولی در دین، نوآوری معنی ندارد، چون آورنده دین ما نیستیم. حتی امام هم آورنده دین نیست. امام وحی پیغمبر و خزانه علم اوست. خود پیغمبر هم آورنده دین نیست. خدا به وسیله ملک و گاهی بدون وسیله ملک دینی را به پیغمبر وحی می کند، پیغمبر به مردم ابلاغ می کند و همه اش را یک جابرای امام بیان می کند. در دین نوآوری غلط است، بدعت است و حرام. بله، نو استنباط کردن درست است که آن نوآوری نیست.»^{۲۹}

ابعاد احیاگری مطهری

احیاگری دارای ابعاد خاصی است. و برخی از احیاگران نیز فقط به برخی از ابعاد آن توجه داشته اند. برای مثال برخی فقط به ابعاد فکری و نظری و احیای اندیشه توجه داشته و برخی نیز برای تحقق آرمانهای فکری خود دست به عمل زده اند. در ابعاد نظری احیای فکری اسلامی نیز اکثر احیاگران از جامعیت فکری برخوردار نبوده تا در عرصه های مختلف فکری حضور جدی پیدا کنند. در میان همه احیاگران یک صد و اندی ساله اخیر تنها مطهری است که ابعاد احیاگری او بسیار گسترده است. برای اثبات



این مدعا زوایای مختلف احیاگری او را در هفت بُعد تبیین می‌کنیم. به زعم صاحب این قلم هیچ یک از احیاگران همه این ابعاد را نداشته‌اند.

مبارزه با جمود و جهالت

یکی از تلاشهای مهم احیاگران تاءکید بر تعقل و مبارزه بر جمود و جهالت بوده است. سیدجمال از نخستین احیاگرانی است که در سده اخیر به مبارزه با خرافات و تحجر پرداخت. شاگرد او محمد عبده نیز در قبال عالمان دروغینی موضعگیری کرد که با عقل به ستیزه پرداخته و عالمان را به کفر و گمراهی منسوب می‌کردند. وی در رساله التوحید چنین می‌گوید:

«در پناه فرمانروایی جاهلان، دانشمندان دروغینی پیدا شدند که اذهان مسلمانان را آشفته‌تر کردند و چیزهایی گفتند که روح اسلام از آنها بی‌خبر بود. عقل را از همه زمینه‌ها بیرون راندند و هر کس را که از آن سخن می‌گفت، به کفر و گمراهی منسوب داشتند و مردم نیز، چون نادان و از سر چشمهای اصیل فکر اسلامی بی‌خبر بودند، گفتار و کردار آنان را، درست می‌پنداشتند.»^{۳۰}

به زعم مطهری دو بیماری خطرناک همواره انسان را تهدید می‌کند: جمود و جهالت. جمود موجب بازماندن از پیشرفت و توسعه است، و نتیجه جهالت سقوط و انحراف است. فردی که به جمود گرفتار شده به امور کهنه خو گرفته و از چیزهای نو متنفر است، اما جاهل برعکس وی پدیده‌های نوظهور را بدون بررسی به عنوان تجدد و تمدن می‌پذیرد. کسی که اسیر جمود است دین را هماهنگ با زمان نمی‌داند و عمل بر طبق روال گذشته را شرط دینداری به شمار می‌آورد، اما جاهل به دستارودهای ظاهری چشم دوخته و به تقلید از آنها می‌پردازد. مطهری ریشه‌اندیشه فکر موهوم تناقض میان علم و دین را جمود و جهالت می‌داند.^{۳۱} وی ریشه اختلاف نظر میان عدلیه و غیرعدلیه را در نزاع میان جهود و عقل می‌داند. رواج اندیشه‌های بیگانه با اسلام را نیز موجب رواج جمود و تاریک اندیشی در جهان اسلامی به شمار می‌آورد.^{۳۲}

پیدایش جمود و تحجر در تاریخ اسلام را باید در دوران پس از پیامبر جستجو کرد. چرا که در عصر خلفا طبقه‌ای پیدا شدند که فقط ظاهر اسلام را می‌شناختند. این طبق افراد مقدس مآب و زاهد مسلکی بودند که هر چند پیشانیهایشان از کثرت سجده پینه بسته بود، اما فاقد معرفت بودند. این جماعت متنسک جاهل که خوارج نام داشتند مشکلات بسیاری را برای علی (ع) فراهم آوردند. مطهری خوارج را افرادی جاهل و تنگ نظر

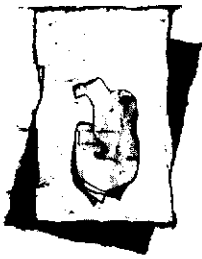
می‌داند که به خاطر جهلشان شجاع بودند و به خاطر تنگ نظری‌هایشان به تکفیر و تفسیق می‌پرداختند. هرچند خوارج زمان علی (ع) از میان رفتند، اما روح تفکر آنها در عده‌ای باقی ماند که هرچند بهره‌ای از شجاعت آنها نداشتند، اما کوبه بینی و تنگ نظری آنها را به ارث برده بودند.

«خوارج بی‌شهامت یعنی مقدس مآبان ترسو، شمشیر پولادین را به کناری گذاشتند و از امر به معروف و نهی از منکر صاحبان قدرت که برایشان خطر ایجاد می‌کرد صرف نظر کردند و با شمشیر زبان به جان صاحبان فضیلت افتادند. هر صاحب فضیلتی را به نوعی متهم کردند، به طوری که در تاریخ اسلام کمتر صاحب فضیلتی را می‌توان یافت که هدف تیز تهمت این طبقه واقع نشده باشد. یکی را گفتند منکر خدا، دیگری را گفتند منکر معاد، سومی را گفتند منکر معراج جسمانی و چهارمی را گفتند صوفی، پنجمی را چیز دیگر و همین طور، به طوری که اگر نظر این احمقان را ملاک قرار دهیم هیچ وقت هیچ دانشمند واقعی مسلمان نبوده است. وقتی که علی تکفیر بشود، تکلیف دیگران روشن است. بوعلی سینا، خواجه نصیرالدین طوسی، صدر المتألهین شیرازی، فیض کاشانی، سیدجمال الدین اسدآبادی و اخیراً محمد اقبال پاکستانی از کسانی هستند که از این جام جرعه‌ای به کامشان ریخته شده است.»^{۳۳}

مطهری مقدس مآبان را افرادی خطرناک می‌دانست، از آنجاکه از یکسوی عواطف انسانی این افراد تحت تأثیر عواطف دینی قرار گرفته و از سوی دیگر دریافتهای غلط در مورد دین دارند، لذا در مقام مقابل به صورت انحرافی دست به عمل می‌زنند. اینها از هر درنده‌ای خطرناک‌تر و وحشتناک‌ترند و تاریخ نشان داده که «بی‌رحمانه‌ترین جنگها، کشتارها، زجر و شکنجه‌ها به وسیله خشکه مقدسان صورت گرفته است.»^{۳۴}

مطهری در حیات فکری خود همواره به مبارزه با جهالت و تحجر برخاست. بحثهایی که در باب خوارج و نقد تفکر اشعری‌گری مطرح کرد و به دفاع از عدلیه برخاست و بر نقش عقل و اجتهاد در فهم دین تأکید نمود و آثار بسیاری را در زمینه اندیشه اسلامی به رشته تحریر کشاند، نمایشگر مبارزه او به جمود و جهالت است.

در بحث از اجتهاد، مطهری، یکی از نهضت‌های فکری متحجر را اخباریگری می‌داند که در قرن پانزدهم به وسیله ملا امین اسدآبادی پایه عرصه وجود گذارد. این جماعت که منکر حجیت عقل بودند، ضد مکتب اجتهاد بودند، هر چند بزرگانی مانند وحید بهبهانی و شیخ مرتضی انصاری با این جریان به مبارزه برخاستند، اما به اعتقاد مطهری هنوز جمود اخباریگری در برخی ذهنها باقی است.



«البته مکتب اخباری در اثر این مقاومتها شکست خورد و الان جز در گوشه و کناره‌ها پیروانی ندارد، ولی همه افکار اخبارگری که به سرعت و شدت بعد از پیدایش ملائین در مغزها نفوذ کرد و در حدود دو بیست سال کم و بیش سیادت کرد. از مغزها بیرون نرفته، الان هم می‌بینید خیلی‌ها تفسیر قرآن را اگرچه حدیثی در کار نباشد جایز نمی‌دانند. جمود اخبارگری در بسیاری از مسائل اخلاقی و اجتماعی و بلکه پاره‌ای مسائل فقهی هنوز هم حکومت می‌کند.»^{۳۵}

مطهری در نقد برخی از فقه‌های شیعه بر این نکته تاءکید می‌کند که «ترس از قیاس آنها را به بیماری جمود مبتلا کرد.»^{۳۶} وی فقهایی را که به حق عقل در استنباط احکام شرعی توجه دارند از «احرار» به شمار می‌آورد. و آنهایی را که به پاسخ‌گویی نیازهای عصر خود نمی‌پردازند از «جامدان» به شمار می‌آورد. و حتی عصر خود را از نظر اجتهادی دچار نوعی جمود می‌داند.

«بدون شک ما از نظر فقه و اجتهاد در عصری شبیه به عصر شیخ طوسی زندگی می‌کنیم، دچار نوعی جمود و اعراض از مواجهه با مسائل مورد نیاز خود هستیم. ما نمی‌خواهیم زحمت گام‌برداری در راه‌های نرفته را که عصر ما پیش پای ما گذاشته به خود بدهیم.»^{۳۷}

بازشناسی مفاهیم دینی

یکی از ابعاد احیاءگری مطهری بازشناسی مفاهیم دینی است، چرا که در روزگار وی برخی از مفاهیم اسلامی در ذهنیت مسلمانان معانی غلط پیدا کرده بود. به زعم وی برخی از ارزشهای حیات بخش و شورآفرین دین رخوت آور و عامل رکود شده بود. مفاهیمی چون زهد و توکل و انتظار و عمل به گونه‌ای غلط در ذهن مردم راه یافته و از اهداف اصلی خود منحرف شده بود.

یکی از آسیبهایی که تفکر مسلمین پیدا کرد، بی‌توجهی به عمل است. از همان اولین قرن تاریخ اسلام، خوار شمردن عمل رواج بسیار پیدا کرد. توجه افراطی به نیت و ایمان و اینکه ایمان یک امر قلبی است و ربطی به عمل جوارح ندارد، در این نگرش منفی نسبت به عمل موثر واقع شد. دولتهای غاصب اموری و عباسی نیز به تحقیر عمل پرداخته و آن را بی‌ارزش جلوه دادند. آنها به ترویج این فکر پرداختند که اساس اعتقاد، ایمان است و عمل برای سعادت انسان، اهمیت چندانی ندارد. در میان فرق اسلامی مرجئه دارای این فکر بودند، در حالی که این نوع نگرش مخالف با تفکر ائمه (ع) بود. آنها در پاسخ به این سؤال که ایمان چیست می‌گفتند:

الایمانُ معرفةٌ بالجنانِ و اقرارٌ باللسانِ و عملٌ بالأركانِ

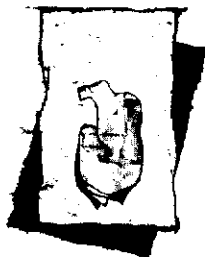
ایمان با سه چیز محقق می شود. اعتقاد قلبی، اقرار به زبان و عمل با اعضا و جوارح.^{۳۸} از نظر مطهری این نوع نگرش منفی نسبت به عمل فقط مربوط به دوران گذشته نیست، بلکه در عصر حاضر نیز این نحوه تفکر در میان مسلمین رواج بسیار یافته است. «اما به فکر امروز خودمان که نگاه می کنیم می بینیم عمل به عناوین و اسامی مختلف تحقیر می شود، می بینیم ملت ما به چیزی که اعتنا ندارد عمل است. مثلاً پیش خودش خیال می کند که اگر بتوانم در حرم حضرت رضا (ع) یا در حرم امام حسین (ع) یک جا قبری پیدا کنم، این جانشین همه چیز حساب می شود. این کجا و فکر اسلام کجا.»^{۳۹}

در تعالیم اسلامی که احیاگر تفکر اسلامی است به عمل و اتکاء به آن سفارش شده است، اما بی توجهی به عمل موجب شده تا برخی از مفاهیم اخلاقی نیز وارونه جلوه گر شود. مانند مفهوم توکل که طبق منطق دین باید آدمی را به تحرک وادارد، در حالی که امروزه به صورت یک مفهوم مرده و عامل رکود در آمده است. به اعتقاد مطهری، مفهوم توکل در آیات قرآنی برای این به کار رفته تا ترسهای ناشی از عمل را از میان ببرد، اما مسلمین برای توجیه تنبلی های خود آن را به کار می برند.

یکی دیگر از مفاهیم اسلامی که در ذهنیت مسلمانان وارونه شده مفهوم اخلاقی زهد است. زهد یک قدرت روحی است که نشانگر توانایی انسان در برابر امور فریبنده دنیوی می باشد.

در تحلیل زهد مطهری به این نکته اشاره می کند که مسلمانان هم ضعف اخلاقی دارند و هم ضعف اقتصادی. از نظر روحی افراد زاهد خود را به گونه ای تربیت می کنند تا خود را از مال دنیا دور نگاه دارند، نه آنکه به دنبال امکانات اقتصادی رفته و با برخورداری از آن به دنیا تعلق نداشته باشند. از همین جاست که برخی از اهل زهد به هنگام برخوردار شدن از مواهب دنیا، زمام نفس خود را از کف داده و دنیاطلب می شوند.

زهد از نظر متون اسلامی به معنای بی رغبتی به اشیاء و امور نیست، درست مانند بیماری که میل به غذا ندارد، بلکه به این معناست که انسان از امور مورد تمایل خود دوری جوید. در میان مسلمانان دو نوع زهد رواج یافته که با تفکر اصیل اسلامی سازگار نمی باشد. یکی اینکه افراد کار دنیا را از کار آخرت جدا می دانند. این تصور غلط رواج پیدا کرده که برخی کارها مانند تجارت و زراعت مربوط به دنیا تلقی می شود و برخی دیگر مثل نماز و روزه مربوط به آخرت به شمار می آیند. برداشت غلط دیگر این است که لذایذ پر دو دسته دنیوی و اخروی تقسیم شده و لذت جویی در دنیا مغایر با لذایذ اخروی بشمار آید.



به بیان دیگر باید در دنیا از لذایذ دوری جست تا در آخرت از لذایذ آن جهانی برخوردار شد.

از نظر مطهری این دو نوع تصور غلط است. در اسلام دو قلمرو جدا از هم دنیا و آخرت را نداریم تا به دو نوع کار یا لذت دنیوی و اخروی اعتقاد پیدا کنیم. برای تبیین زهد اسلامی، مطهری به متون دینی ارجاع می‌دهد. چنانکه کلام زیر را از علی(ع) نقل می‌کند:

ان الْمُتَّقِينَ ذَهَبًا يَعْجَلُ الدُّنْيَا وَأَجَلَ الْآخِرَةِ اسْكَنُوا الدُّنْيَا بِأَفْضَلِ مَا سَكَنْتَ وَأَكَلُوا بِأَفْضَلِ مَا أَكَلْتَ

پرهیزکارانی در دنیا هستند که هم از نعمت دنیا بهره برده‌اند و هم از نعمت آخرت. در دنیا در بهترین مسکنها سکنا گزیده و بهترین غذاها را خورده‌اند.^{۴۰}

زهد اسلامی دارای اهدافی است، از جمله آنها یکی ایثار است. یعنی در شرایطی انسان، دیگران را بر خود مقدم می‌دارد و چیزی را که خود نیاز دارد به دیگری می‌بخشد یا از لذتی خود را محروم می‌سازد تا دیگری آسایش داشته باشد. هدف دیگر همدردی با دیگران است. افراد با زهد خود می‌کوشند تا هم سطح دیگران زندگی کنند. هدف سوم زهد، آزادگی است. انسان زاهد با ساده زیستن از دلبستگیهای خود می‌کاهد تا خود را از اسارتها نجات دهد.

مطهری نگران آن بود که برخی از باورهای بی‌اساس دینداران عین متون اسلامی تلقی شده است. وی با مصلحت‌اندیشی برخی از مدافعان اسلام نیز بشدت مخالف بود و ریشه این مصلحت‌اندیشی‌ها را بی‌خبر از جامعه و محدودیت دید آنها می‌دانست. از نظر وی این نوع مصلحت‌اندیشی‌ها که در آن «کتمان، اصلح از اظهار است» موجب مسخ اسلام می‌شود. وی حتی بر برخی از فقها ایراد می‌گرفت که چرا جرأت بیان برخی از فتواها را ندارند. هر چند مطهری با بیان برخی از آراء خود در معرض اتهام متحجران قرار گرفت، چنان که طرح برخی بحثهای کتاب مسأله حجاب را مضر و موجب گستاخی عوام دانستند، اما او بی‌هیچ دغدغه‌ای به راه خود ادامه داد و خطاب به آنها چنین گفت:

«من خودم قبل از نشر این کتاب با برخی مراجع صحبت کردم و دیدم که باطناً همه موافقت و ولی از امثال شما بیم دارند. فایده امثال این کتاب این است که امثال من چوب امثال شما را می‌خورند، اما بعد راه برای فقها بازی می‌شود و آزادانه فتوای خود را ذکر می‌کنند.»^{۴۱}

پاسخ به شبهات

در هر عصر و زمانی دین با یک سلسله پرسشها و شبهات مواجه می‌شود. هر قدر که دین بویاتر و تأثیرگذارتر باشد در معرض پرسشهای بیشتری قرار می‌گیرد. در دوران جدید که

مکاتب و ایدئولوژی‌ها بسیار پایه عرصه وجود نهادند ادیان الهی به ناگزیر در مواجهه با آنها قرار گرفتند. اسلام به عنوان یک دین جامع که ادعای جهانی دارد در تقابل بیشتری با مکاتب و ایدئولوژی‌ها قرار گرفته تا سایر ادیان. به علاوه اهداف انسانی و جهان شمول این دین که به دنبال حاکمیت آزادی و عدالت میان همه انسانهاست، قدرتهای استعمارگر را بر آن داشته تا به مبارزه به این دین پردازند. از این روی برخی اشکال تراشیها و تهمت‌ها و تخریبه‌ها برای تضعیف اعتقادات مسلمانان و جلوگیری از نفوذ آن در قلب میلیون‌ها انسانهای سرخورده از ایدئولوژی‌های بشری رواج پیدا کرده است.

همه احیاگران سده اخیر که از تقابل اسلام با مکاتب بشری و خواسته‌های قدرتهای استعماری آگاه بودند در صدد پاسخ‌گویی به برخی از شبهات وارد بر دین برآمدند. البته در این میان هیچ یک مانند مطهری در حد گسترده به پاسخ‌گویی پرسشها و شبهات بر نیامد. ذهن مسئله‌یاب مطهری و دقت نظر او در رویارویی با اندیشه‌ها موجب شد تا به نقد و بررسی شبهاتی پردازد که بسیاری از احیاگران به آن توجه چندانی نداشتند. در اینجا فقط به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

یکی از شبهاتی که مطهری به پاسخ‌گویی آنها پرداخت رابطه علم و دین است. وی برخی از موارد تعارض میان دین و علم را مطرح و آنها را مورد نقد و بررسی قرار داد. برای مثال این نظر که تکامل جانداران با اعتقاد به خدا سازگار نیست مورد بحث و بررسی او قرار گرفته و سرانجام به این نتیجه رسیده که نظریه آفرینش الهی با نظریه تحول انواع قابل جمع است.^{۴۲} نمونه‌ای از شبهات دیگر که در آثار مطهری مورد بررسی قرار گرفته عبارتند از:

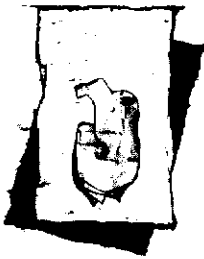
- آیا علم بشر را از دین بی‌نیاز می‌کند؟ آیا در عصر علم دیگر انسان نیازی به هدایت غیبی برای رهایی از خطرات حیاتی ندارد؟

- آیا دین با اخلاق ناسازگار است، آن هم به این دلیل که فرد دیندار خود را به خاطر ترس از جهنم یا طمع بهشت عبادت می‌کند، در حالی که انسان اخلاقی هر کاری را فقط به خاطر خود آن انجام می‌دهد؟

- آیا امور اخلاقی نسبی هستند؟ آیا معیار مطلق برای درستی و نادرستی امور اخلاقی در دست نیست؟

- آیا اسلام با مقتضیات زمان سازگار است؟ آیا می‌توان میان اسلام - که امری ثابت است

- و زمان - که امری متغیر است - جمع کرد؟



- آیا اعمال خیر مسلمانان پذیرفته می شود؟ آیا می توان ادعا کرد که فقط اسلام دین حق است و در عین حال برای طرفداران ادیان دیگر نیز راه نجاتی وجود دارد؟

- چرا زن و مرد از حقوق یکسان برخوردار نیستند؟

- آیا اعتقاد به قضا و قدر موجب انحطاط مسلمین شده است؟

مطالعه شبهاتی که مطهری به پاسخ گویی به آنها پرداخته نشانگر آن است که وی در قلمروهای گوناگون به مرزبانی دین پرداخته است. این شبهات مربوط به حوزه های معرفت شناسی، فلسفه دین، جهان شناسی، انسان شناسی، اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و تاریخی است.

در میان دو ایدئولوژی قدرتمند معاصر یعنی مارکسیسم و لیبرالیسم، مطهری بیشتر با شبهات مارکسیسم مواجه بود تا لیبرالیسم، چرا که گفتمان غالب بر فضای فکری جامعه آن روز، ایدئولوژی مارکسیسم بود. در تحلیل و نقد شبهات گوناگون مارکسیسم، مطهری به اختلاف مبانی دو مکتب به خوبی توجه دارد و همین امر موجب شده تا نقدهای او مبنایی و عمیق باشد، نه سطحی و مقطعی.

مطهری با کسانی که نگران طرح شبهات وارده بر مسائل اسلامی بودند سخت مخالف بود و آنها را به فرار از تکلیف متهم می کرد. او خود در معرض این اتهام بود که چرا برخی اباطیل را در کتابهای خود مطرح کرده است. او در پاسخ چنین می گفت:

«این اباطیل همانهاست که همه روزه در صدها هزار نسخه در جراید و مجلات نوشته می شود و در مغزهای جوانان مسلمان فرو می رود و بالاخره یک بدبخت مصلحت شناسی مثل من لازم است که علی رغم منافی که در میان عوام دارد با این اباطیل درگیر و روبه رو شود تا لااقل یک عده بفهمند که هستند اشخاصی که می توانند به اینها پاسخ گویند.»^{۴۳}

مطهری برخلاف بسیاری از معاصران خود از طرح شبهات جدید نه تنها نگران نبود که آنها را موجب تقویت فهم مسلمانان از دین می دانست.

«من برخلاف بسیاری از افراد، از تشکیلات و ایجاد شبهه هایی که در مسایل اسلامی می شود با همه علاقه و اعتقادی که به این دین دارم به هیچ وجه ناراحت نمی شوم، بلکه در ته دلم خوشحال می شوم، زیرا معتقدم و در عمر خود به تجربه مشاهده کرده ام که این آیین مقدس آسمانی در هر جبهه از جبهه ها که بیشتر مورد حمله و تعرض واقع شده، با نیرومندی و سرافرازی و جلوه و رونق بیشتری آشکار شده است.»^{۴۴}

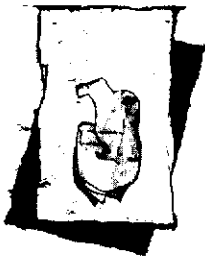
۴- توجه به مسائل جدید

در هر عصر و زمانی مسائل جدیدی مطرح می‌شود که یک احیاگر نمی‌تواند نسبت به آنها بی‌اعتنا باشد. وقتی که بناست اندیشه دینی احیا شود، باید مقتضیات فکری زمان مورد توجه قرار گیرد. پژوهشهای جدیدی که در برخی حوزه‌های فکری مطرح می‌شود دین پژوهان را با مسائل جدیدی مواجه می‌سازد. برای مثال برای دین پژوهان اعصار گذشته بحث از فلسفه تاریخ، حقوق انسان، آزادی و تسامح، از خود بیگانگی انسان، گوهر و صدف دین و انتظار بشر از دین مطرح نبوده، اما امروزه دین پژوهان ناگزیر از طرح این گونه مسائل هستند. آنها می‌بایست دیدگاههای دینی را درباره هر یک از موضوع‌های فوق روشن سازند.

در طرح مسائل جدید میان عالمان و احیاگرانی چون مطهری فرق ظریفی وجود دارد. به این معنا که عالمان با نیازهای فکری جامعه انفعالی برخوردار می‌کنند و گاه نیز آنها را جدی نمی‌گیرند، اما احیاگران فعالانه با آنها برخورد می‌کنند. از آنجا که نسبت دین با مقتضیات زمان برای مطهری مسئله‌ای جدی بود، لذا نه تنها به تبیین دیدگاه اسلام در این باب پرداخت، بلکه به بسیاری از مسائل عصر جدید هم توجه عمیق کرد. بحثهایی که او در زمینه فلسفه تاریخ، فلسفه اخلاق، فلسفه دین، نظام حقوق زن و اندیشه سیاسی مطرح کرد، نشانگر توجه جدی او به مسائل عصری دین پژوهی است. این هم که گاه از پژوهشهای دینی اظهار نارضایتی می‌کرد، بیشتر از این جهت بود که عالمان دین به نیازها و مسائل جدید توجه چندانی نداشتند. او به حوزه‌های علمیه که متولیان اصلی معارف دینی هستند هشدار می‌داد که باید کارهای علمی و فکر خود را چند برابر کرده و فقط متمرکز بر فقه و اصول نباشند که «اشتغال منحصر به فقه و اصول رسمی جواب‌گوی مشکلات نسل معاصر نیست.»^{۴۵} و حتی در قلمرو فقه نیز فقیه باید به مسائل جدید یا به تعبیر روایات حوادث واقعه توجه داشته باشد. و «اگر مجتهدی به مسائل و مشکلات روز توجه نکند او را باید در صف مردگان به شمار آورد.»^{۴۶}

مبارزه با التقاط

مطهری از جمله احیاگرانی است که نسبت به مسئله التقاط فکر دینی حساسیت خاصی داشت. و همواره در تلاش بود تا اندیشه‌های بیگانه با دین وارد نظام معرفت دینی نشود.



یعنی معرفت دینی ما پیراسته از همه مفاهیمی باشد که از مکاتب دیگر به وام گرفته می‌شود. یکی از ابعاد مهم احیاءگری او نیز نقد کسانی بود که تحت تأثیر اندیشه‌های متفکران غربی قرار گرفته و معرفت دینی خود را با اصول و مبانی بیگانه با نظام دینی هماهنگ می‌ساختند.

مطهری توجه جدی به مسئله التقاط و تحریف دارد، حتی بحث مستقلی را در باب تحریف مطرح کرده است. وی تحریف را بر دو قسم لفظی و معنوی تقسیم می‌کند. در تحریف لفظی ظاهر عبارتی عوض می‌شود، یعنی از گفتاری، مطالبی کم یا زیاد می‌شود، اما تحریف معنوی مربوط به تفسیر و تأویل کلام است. یعنی گاه از یک سخن آن چنان تفسیرهایی می‌شود که آن را از معنای اصلی - که مراد گوینده است - به کلی دور می‌سازد.^{۴۷}

یکی از تحریفها و التقاط‌هایی که مطهری بشدت با آن به مبارزه برخاست تفسیرهای مارکسیستی از اسلام بود. اینکه برخی اسلام را بر مبنای ماتریالیسم تاریخی تفسیر می‌کردند، بزرگ‌ترین خیانت را نسبت به اسلام مرتکب می‌شدند. موضعگیری مطهری در برابر گروه‌هایی نظیر فرقان - که سرانجام به شهادت او انجامید - ریشه در تفسیرهای التقاطی آنها از قرآن داشت. این گروهک در تفسیر برخی آیات می‌گفتند که اراده خداوند انقلابی است و «طرز تفکر» خداوند بر این مبناست که توده‌های ضعیف بر اربابان و صاحبان زر و زور چیره شوند. برای تحقق این اراده نیز خداوند «تشکیل حزب» داده است، حزبی که همه محروم شدگان تاریخ و قشر پیشتاز انقلابی در آن حضور دارند. مخالفان این حزب قدرتمندان و طاغوتها هستند که مانع تحقق اراده انقلابی خداوند می‌باشند. این گروه قرآن را «فلسفه مدون حزب خدا» می‌دانستند که برای پیروز گردانیدن محرومان بر قدرتمندان نازل شده است، آنها صلوة را نه نماز که شکل خارجی ارتباط میان عناصر انقلابی به شمار می‌آوردند. این قبیل تفسیرهای مارکسیستی مطهری را برآشفته می‌ساخت.

«مطالعه نوشته‌های به اصطلاح تفسیری که در یکی دو سال اخیر منتشر شده و می‌شود، تردیدی باقی نمی‌گذارد که توطئه عظیمی در کار است. در اینکه چنین توطئه‌ای از طرف ضد‌مذهب‌ها برای کوییدن مذهب در کار است، من تردید ندارم. آنچه فعلاً برای من مورد تردید است این است که آیا نویسندگان این جزوه‌ها خود اغفال شده‌اند و نمی‌فهمند که چه می‌کنند و تنها دستهای پشت پرده هستند که می‌دانند چه می‌کنند، و یا خود اینها عالماً عامداً با توجه به اینکه با کتاب مقدس هفتصد میلیون مسلمان چه می‌کنند، دست به چنین تفسیرهایی ماتریالیستی زده و می‌زنند؟»^{۴۸}

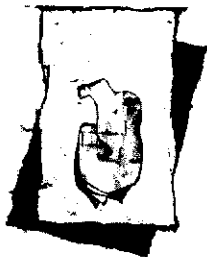
نمونه دیگر از التقاط تفکر دینی نظریه کسانی است که ریشه موضعگیریهای اعتقادی را در طبقات اقتصادی جستجو می کنند. طرفداران این دیدگاه معتقدند که اگر در قرآن از دو قطب معارض سخن به میان آمده یعنی از یک سوی از ملا و مستکبرین و مترفین و از سوی دیگر از ناس و مستضعفین، نشانگر آن است که این دو طبقه دارای خاستگاه اقتصادی هستند. همین افراد معتقدند که مخاطب قرآن ناس یعنی توده است و توده نیز همان طبقه اقتصادی محروم است.

نمونه دیگری از تفسیرهای مارکسیستی دین این نظر برخی معاصرین است که گفته اند هدف اصلی و زیربنایی پیامبران اصلاح اقتصادی بوده و مسئله توحید، هدف روبنایی آنها بوده است. مطهری با تحلیل این دیدگاهها با استناد به آیات قرآنی اثبات می کند که ملاک تقسیم بندی قطبها و گروههای اجتماعی در قرآن طبقه اقتصادی نیست، ناس هم از نظر قرآن همه آحاد مردم است نه یک طبقه خاص و به علاوه هدف اصلی بعثت پیامبران توحید بوده و اهدافی چون عدالت اجتماعی فرع بر توحید بوده است.

یکی دیگر از تحریفها، مربوط به فرهنگ اسلامی است. در روزگار مطهری برخی از شخصیتهای اسلامی به وسیله مارکسیستها تحریف می شدند. تحریف شخصیتها یکی از خطراتی بود که ذهن مطهری را به خود مشغول داشته بود. کسانی مانند احمد شاملو حافظ را شخصیتی معرفی می کردند که کفر می گفته؛ وعده رستاخیز را انکار می کرده؛ خدا را عشق و شیطان را عقل می دانسته؛ دم را غنیمت به شمار می آورده و مدافع اباحه گری بوده است. هم چنین برخی از مارکسیستها به تحریف شخصیت حلاج پرداخته و او را به عنوان فردی منکر خدا و منبع الحاد و حامی منطق دیالکتیک معرفی می کردند. نفوذ همین اندیشه های بیگانه در تفکر اسلامی یکی از دردهای اساسی مطهری بود، چنان که در مورد این خطر چنین هشدار می داد.

«من به عنوان یکی فرد مسئول به مسئولیت الهی، به رهبران عظیم الشان نهضت اسلامی که برای همه شان احترام فراوان قائلم، هشدار می دهم و بین خود و خدای متعال اتمام حجت می کنم که نفوذ و نشر اندیشه های بیگانه به نام اندیشه اسلامی و با مارک اسلامی اعم از آنکه از روی سوء نیت و یا عدم سوء نیت صورت گیرد، خطری است که کیان اسلام را تهدید می کند.»^{۴۹}

مطهری مخالف طرح مسائلی نبود که با مبانی اعتقادی اسلام هماهنگی ندارند. مخالفت او با دو چیز بود. یکی اینکه اندیشمندان مسلمان به نفی و یا تحقیر معارف اسلامی بپردازند و سرمایه عظیم فرهنگ هزار و دویست ساله اسلامی را نادیده بگیرند و دیگر



اینکه اندیشه‌های دیگر مکاتب را به نام اسلام مطرح کنند. وی از اینکه کسانی به طرح مسائل جدید می‌پرداختند خوشحال بود، زیرا بحثهای آنها متفکران اسلامی را به تامل و تفکر در باب موضوعات نو وادار می‌ساخت. در واقع مطهری نه تنها مخالف بیان آراء گوناگون نبود، بلکه از آنها نیز استقبال می‌کرد. چنانکه با وجود اختلاف نظرهای بسیار که با مهندس مهدی بازرگان داشت درباره وی چنین می‌گوید:

«آقای مهندس بازرگان، دوست بسیار صمیمی و بسیار قدیمی ما، من و ایشان در خیلی مسائل علمی شدیداً با همدیگر اختلاف نظر داریم، ولی در عین حال مردی است در نهایت اخلاص و کارهایی که این مرد کرده است با اینکه بیشتر اطلاعاتش در فرهنگ جدید است، کارهای بسیار پرثمری بوده یعنی این مرد مواد بسیار خوبی طرح کرده که حالا اگر هم فرض کنید یک مطلبی را نتوانسته در نهایت امر به پایان برساند، ولی آن جور طرح کردن را یک چنین کسی لازم بوده که یک چنین تحصیلاتی و یک چنین معلوماتی داشته باشد، تا لااقل چنین مسئله‌ای را طرح کند. بنابراین ما با طرح اینها هم هرگز مخالف نیستیم...»^{۵۰}

بازسازی فکر دینی

علاوه بر حضور فعال مطهری در عرصه‌های فکری، وی به بازسازی اندیشه دینی نیز پرداخت. او سعی کرد تا به تعبیر شریعتی، هندسه مکتب را ارائه دهد. به بیان دیگر مطهری به دنبال طرح مکتب به صورت یک نظام فکری جامع بود. در واقع با طرح مکتب به صورت یک نظام می‌توان جایگاه هر یک از مفاهیم و عناصر دینی را مشخص کرد. برای مثال مفاهیمی چون توحید، آزادی، عدالت، اخلاق، عرفان، جهاد و... از چه جایگاهی در نظام اعتقادی اسلام برخوردار است.

ارائه نظام دینی یا هندسه مکتب همراه با طرح مسائل جدید و تصحیح و تعدیل برخی مفاهیم دینی صورت می‌گیرد. در بازسازی اندیشه دینی اصول و مبانی دینی به صورت یک کل متوازن مطرح می‌شود و در عین حال به عناصری اشاره می‌شود که می‌تواند مکتب را متناسب با نیازهای زمان پیش ببرد. در بازسازی فکر دینی است که دین می‌تواند پاسخ‌گوی نیازهای هر عصر و زمان باشد.

در بازسازی مکتب، مطهری به اصول و مبانی برخاسته از منابع دین سخت توجه دارد، از این روی عناصر و مفاهیمی را که خارج از دین است در بازسازی آن راه نمی‌دهد. و از همین جاست که راه او از برخی داعیه‌داران احیا جدا می‌شود.

در بحث از ارائه هندسه نظام دینی، مطهری به خوبی توجه دارد که در ابتدا باید برخی

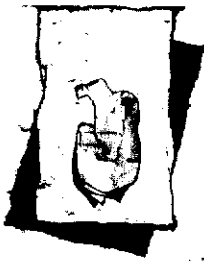
مباحث معرفت‌شناسی را مطرح کرد، زیرا تا یک سلسله بحث‌های مربوط به معرفت‌شناسی، آن هم از منظر عقلی و برون دینی مطرح نشود، یعنی برخی معضلات معرفت‌شناسی حل نگردد نمی‌توان از اصول و مبانی اعتقادات دینی دفاع عقلانی کرد، تا چه رسد به آنکه دین به عنوان یک نظام فکری معقول بازسازی و ارائه شود. از همین جاست که مطهری علاوه بر آنکه در سلسله درس و بحث‌های فلسفی خود به ویژه کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم از معرفت‌شناسی سخن می‌گوید، بار دیگر به هنگام ارائه جهان‌بینی اسلامی مباحثی را در زمینه شناخت مطرح می‌کند.

در بازسازی فکر دینی مطهری متوجه این نکته است که گاه برخی اصول و مفاهیم دین مورد بی‌اعتنایی یا کم توجهی قرار می‌گیرد. چه بسا در دورانی ابعاد اجتماعی دین مورد تأکید بسیار قرار می‌گیرد، اما ابعاد اخلاقی و عرفانی آن به فراموشی سپرده می‌شود. یا اصل آزادی در ذهن و زبان دین پژوهان رواج بسیار می‌یابد، اما اصل عدالت از رونق می‌افتد. مطهری به خوبی دریافت که عقل به عنوان یکی از منابع دینی مورد توجه جدی فقیهان قرار نگرفته است، همچنان که از اصل عدل نیز در استنباط فروع دینی بهره‌برداری دقیق نشده است.

یکی از ویژگی‌های اندیشه مطهری در بازسازی فکر اسلامی توجه او به مباحث الهیات و دین پژوهی است، او به این نکته مهم توجه دقیق دارد که اگر یک نظام الهیات فلسفی ارائه نشود دفاع از دین چندان ثمربخش نخواهد بود.

با مطالعه اندیشه‌های متفکران غربی، مطهری به این نتیجه رسیده بود که ریشه بسیاری از مخالفت‌ها با دین، مربوط به عدم فهم درست از مباحث الهیات است. از همین جاست که در تحلیل علل گرایش به مادپرستی بر نارسایی مفاهیم فلسفی در غرب تأکید بسزایی می‌کند و حتی نمونه‌هایی از این نارسایی‌ها را بر می‌شمارد تا ضرورت نظام الهیات فلسفی را یادآور شود.^{۵۱} تحلیل‌هایی که مطهری در باب برخی از اندیشه‌های الهیاتی فیلسوفانی چون هیوم، هگل، آگوست کنت، برتراند راسل و ژان پل سارتر ارائه می‌دهد، نشانگر حقانیت نظر اوست. از همین جاست که وی برای بازسازی نظام الهیات اسلامی به فلسفه توجه بسیار دارد و حتی بر این بُعد از اندیشه سیدجمال تأکید بسیار دارد که به فلسفه عنایت خاصی داشته و در عین حال که خود به تدریس برخی از کتابهای فلسفی اشتغال داشته، شاگردان خود را به فراگیری فلسفه تشویق می‌کرده است.

مطهری این نقد را بر احیای اهل سنت وارد می‌داند که توجه چندانی به فلسفه نکرده‌اند



و حتی به مخالفت با آن پرداخته‌اند و این هم که یک نظام الهیات عمیق در میان آنها پیدا نشده، ریشه در همین تحلیل مطهری دارد. به علاوه اهمیت کار وی و برتری او بر بسیاری از احیاگران در تلاشی است که برای ارائه یک نظام الهیات فلسفی می‌کند. نمونه‌ای از همین تلاش‌ها را می‌توان در آثاری چون «عدل الهی» و «مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی» سراغ گرفت.

احیاءگری در عمل

احیاءگران به حضور اندیشه‌های خود در میدان عمل بهای بسیار می‌دادند. آنها به دنبال تفسیر وضع موجود بودند. البته برخی از آنها خود وارد میدان عمل و مبارزه شده و برای تحقق اهداف خود تا مرز شهادت پیش رفتند. برخی از آنها نیز به جای آنکه به دنبال نهضت اجتماعی باشند، بیشتر در جهت تحقق یک نهضت فکری و فرهنگی تلاش می‌کردند و لذا وارد عرصه عمل نمی‌شوند. البته برخی جریانهای اجتماعی نیز با الهام‌گیری از اندیشه‌های احیاءگران به اصلاحات عملی پرداختند یعنی وارد میدان مبارزه شده و با استبدادگران درگیر شدند.

مطهری در تحلیل نهضت‌های اجتماعی دو ویژگی را برای فرهنگ شیعه قائل است. یکی اینکه الگوهای اجتماعی چون نهضت عاشورا را دارند و دیگر اینکه روحانیت شیعه با قدرتهای حاکم تضاد دارد.

«روحانیت شیعه در ذات خود یک نهاد مستقل است؛ از نظر روحی به خدا متکی بوده و از نظر اجتماعی به قدرت مردم و لهذا در طول تاریخ به صورت یک قدرت رقیب در مقابل زورمندان تاریخ ظاهر شده است.»^{۵۲}

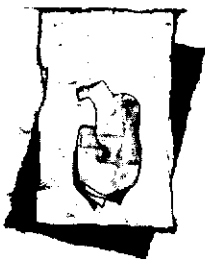
مطهری بر این نکته تأکید می‌ورزد که روحانیت شیعه همواره در نهضت‌های ضد استبدادی و ضد استعماری شرکت جسته و به جهت پشتوانه مردمی خود توفیقات بسیاری را به دست آورده است. از نظر وی چون روحانیت شیعه مستقل است، می‌تواند علیه قدرتهای موجود قد علم کند، اما روحانیت اهل سنت چون به قدرتها وابسته نیست، لذا نمی‌تواند توده مردم را به دنبال خود بکشانند. البته مطهری نمی‌گوید که همه روحانیون شیعه اهل مبارزه بودند، بلکه به عناصر مبارزه‌طلبی و ترویج روحیه جهادگری در فرهنگ تشیع تأکید می‌ورزد. با این همه مطهری این نکته را هم می‌پذیرد که «در جهان تشیع سخن اصلاح کمتر به میان آمده و طرح اصلاح کمتر داده شده و درباره اینکه چه باید کرد کمتر تفکر به عمل آمده است.»^{۵۳}

در بحث از احیاءگری مطهری، باید توجه داشت که هرچند نهضت او بیشتر یک حرکت فرهنگی بود، اما وی در عرصه عمل هم فعال بود. در سنگرهای دانشگاه، حسینیه ارشاد، منبر

و جلسات خصوصی که با برخی مبارزان داشت، در جهت تحقق اندیشه‌های احیاگرانه خود تلاش می‌کرد. تلاش‌های او برای تحقق انقلاب اسلامی و حضور جدی او در آغاز انقلاب در عرصه سیاست از او چهره یک احیاگر حاضر در صحنه عمل را ترسیم می‌کند. حساسیت‌های او در مورد مسئله مرجعیت و روحانیت و تحلیل و نقدهای که در این زمینه داشت و راه کارهایی که ارائه می‌داد و اقداماتی که می‌کرد نشانگر بعد احیاگری او در میدان عمل است.



۱. یادداشت‌ها ج ۱ ص ۱۵۲-۴
۲. اصول کافی ج ۱ ص ۵۴
۳. نهج البلاغه خطبه ۱۸۱
۴. ده گفتار ص ۱۳۱
۵. یادداشت‌ها ج ۱ ص ۱۵۲
۶. همان صص ۱۶۷، ۸۴
۷. حامد الگار و...: نهضت بیدارگری در جهان اسلامی، صص ۴۹-۵۳
۸. مدرس چهاردهی: سیدجمال الدین اسدآبادی و اندیشه‌های او ص ۹۳
۹. مقالات جمالیه، ص ۱۳۵
۱۰. کریم مجتهدی: سیدجمال الدین اسدآبادی و تفکر جدید، ص ۲۴
۱۱. مجله حوزه، ش ۶۰ و ۵۹، ص ۵۳
۱۲. برای مقایسه میان عبده و سیدجمال بنگرید بر سیدعباس صالحی: بررسی دو اندیشه، مجله حوزه ش ۶۱ صص ۱۰۴
۱۳. نهضت‌های اسلامی در صدساله اخیر ص ۲۷
۱۴. احیای فکر دینی در اسلام ص ۲۰۳
۱۵. همان ص ۶
۱۶. نهضت‌های اسلامی در صدساله اخیر ص ۵۰
۱۷. احیای فکر دینی صص ۳-۹۲
۱۸. نهج البلاغه خطبه ۱۷۰
۱۹. ده گفتار
۲۰. مجموعه آثار ج ۱ ص ۳۸
۲۱. نهضت‌های اسلامی در صدساله اخیر صص ۴-۷۳
۲۲. گفت و گوهای چهار جانبه ص ۵۰



۲۳. نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر صص ۷-۴۶
۲۴. نهضت‌های صد ساله ص ۸۸
۲۵. همان ص ۸۸
۲۶. گفت وگوهای چهار جانبه ص ۵۰
۲۷. نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر صص ۷۴. گفت وگوهای چهار جانبه ص ۵۰
۲۸. گفت وگوهای چهار جانبه ص ۵۲
۲۹. سیری در سیره نبوی ص ۱۲۶
۳۰. سیری در اندیشه سیاسی عرب، ص ۱۳۴
۳۱. مجموعه آثار ج ۱۹ ص ۱۱۱
۳۲. بیست گفتار ص ۳۹
۳۳. مجموعه آثار ج ۱۶ ص ۳۲۶
۳۴. مجموعه آثار ج ۲۰ ص ۶۱۸
۳۵. مجموعه آثار ج ۲ ص ۱۷۰
۳۶. همان ص ۱۳۷
۳۷. همان ص ۱۴۴
۳۸. احیای تفکر اسلامی ص ۳۷ به نقل از جامع الاخبار ص ۴۲
۳۹. احیای تفکر اسلامی ص ۴۵
۴۰. نهج البلاغه نامه ۲۷
۴۱. مجموعه آثار ج ۱۹ ص ۵۹۸
۴۲. مقالات فلسفی ج ۱ صص ۹-۶۵
۴۳. مجموعه آثار ج ۱۹ ص ۵۷۷-۵۹۳
۴۴. مجموعه آثار ج ۱۹ ص ۶۱
۴۵. نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر ص ۹۰
۴۶. همان ص ۹۰
۴۷. مجموعه آثار ج ۱۷ ص ۶۷
۴۸. مجموعه آثار ج ۱ صص ۶۰-۴۵۹
۴۹. نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر ص ۸۹
۵۰. گفت وگوهای چهار جانبه صص ۳-۵۲
۵۱. مجموعه آثار ج ۱ صص ۴۹۳-۵۵۱
۵۲. نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر ص ۵۶
۵۳. همان ص ۵۴



ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی